

انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی:

تأثیر چارچوب شناختی برنامه‌ریزان

بر کاربست برنامه‌ریزی فضایی

محمدحسین شریف‌زادگان*

پویا جودی**

چکیده

آیا می‌توان تفاوت‌هایی که در نحوه تأثیرگذاری برنامه‌ریزان بر توسعه شهری و منطقه‌ای در سیستم‌های برنامه‌ریزی مختلف وجود دارد را ناشی از «فرهنگ‌های برنامه‌ریزی» متفاوت دانست؟ با دریافت فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه یک سیستم فرهنگی، تصمیم‌ها و داورهای برنامه‌ریزان متأثر از چارچوب‌های شناختی فردی و جمعی مشترکی است که نمایانگر «دی‌ان‌ای فرهنگی» خاص خود آنها بوده و برنامه‌ریزان به واسطه آن، بستر برنامه‌ریزی را درک می‌کنند. مقاله حاضر با سرآغاز چنین پیش‌گزاره‌ای، به دنبال پیشنهاد انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی به عنوان رهیافتی مناسب برای بازجست و رمزگشایی از دی‌ان‌ای فرهنگی و نقش فرهنگ در برنامه‌ریزی فضایی است. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی برنامه‌ریزی فضایی و به‌کارگیری انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی برای واکاوی آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته واجد نقش در رفتار برنامه‌ریزان دارای ماهیت اکتشافی نیز هست. هدف اصلی چنین بازجستی، اجتناب از انگاشت‌پردازی تقلیل‌گرایانه از سیستم برنامه‌ریزی و منفعل دانستن برنامه‌ریزان از تفسیر و بازتفسیر قواعد و هنجارها در قالب انگیزه‌های فردی و جمعی است. این مقاله به دنبال تدوین روش تجویزی برای برنامه‌ریزی نیست، بلکه در پی کسب درکی علمی-اجتماعی از ساختار و پویایی‌های «چارچوب شناختی» است که این مهم به نوبه خود می‌تواند مبنایی برای بسط رویکردهای نظری برنامه‌ریزی فضایی شود. به منظور فهم چگونگی برساخت کاربست‌ها و تصمیم‌های برنامه‌ریزی در برهمکنش چارچوب‌های فردی و جمعی برنامه‌ریزان در یک بستر مبتنی بر فرهنگ، مقاله حاضر بازبینی کلی از توسعه اشکال متفاوت چارچوب شناختی در برنامه‌ریزی فضایی را ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

فرهنگ برنامه‌ریزی، چارچوب شناختی، برنامه‌ریزی فضایی، برنامه‌ریزان، زمینه فرهنگی

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «رفتار نهادی برنامه‌ریزان در گفتمان برنامه‌ریزی کلان شهر تهران» است که با حمایت مالی «صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور» معاونت علمی فناوری ریاست جمهوری در حال انجام است.

Email: m-sharifzadegan@sbu.ac.ir

* استاد دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)

Email: pouya.joodi@gmail.com

** دانشجوی دکترای دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ پذیرش: ۹۷/۳/۱۵

تاریخ ارسال: ۹۶/۱۱/۸

فصلنامه راهبرد / سال بیست‌وهفتم / شماره ۸۷ / تابستان ۱۳۹۷ / صص ۱۸۷-۱۶۳

جستار گشایی

یکی از دلایل آگاهی برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای از «زمینه‌های فرهنگی»^۱ را می‌توان در «چرخش فرهنگی»^۲ ردیابی کرد که در طول دهه ۱۹۹۰ میلادی رخ داده و نقطه عطفی در شناخت اهمیت فرهنگ به شمار می‌رود (دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ میلادی را می‌توان جزء مقاطع زمانی دانست که بسترها و محیط‌های خاص فرهنگی در میان ملت‌ها مورد اغفال واقع شده بودند). با حضور و اهمیت یافتن نظام‌های دلالت‌گر^۳ (زبان، معماری و نظایر آن) در چرخش فرهنگی، آنها در مسیر تبیین شکل‌گیری دانش و بازنمایی واقعیت با به رسمیت شناختن ناهمگنی گروه‌های اجتماعی و چندگانگی ارزش‌ها قدم برداشتند (Burgess, 2000: 44).

«چرخش فرهنگی» که در بسیاری از انتظام‌های مرتبط با رفتار انسانی مشاهده شده است، در بستر خود، انگاشت «فرهنگ برنامه‌ریزی»^۴ را جای داده است. اندیشه بنیادین آن را می‌توان این‌گونه بیان کرد که رفتار، نه تنها واجد ویژگی عقلانی بود، بلکه به لحاظ اجتماعی نیز تعیین می‌یابد و این اصل در چارچوب شیوه‌های تعامل نیز صدق می‌کند. همراه با چرخش فرهنگی، جهانی‌شدن اقتصاد و چالش‌های دیگری اعم از مهاجرت و سیاست‌های یکپارچه‌سازی، سیاست‌های زیست‌محیطی یا تغییرات اقلیمی نیز منجر به آگاهی عمیق‌تر و بازشناخت زمینه‌های قلمرویی^۵ و فرهنگی شده‌اند (Knieling & Othengrafen, 2009, xxiv-xxv).

با علم به این زمینه‌ها، به هنگام توصیف فرایندهای برنامه‌ریزی فضایی، باید از نحوه توصیف این فرایندها در ابعاد و جوانب خاص خود آنها آگاه بود، به طوری که بتوان تفاوت‌های ساختاری و شیوه‌های (موضعی) متفاوت سروکار داشتن با این جنبه‌های ساختاری را مطرح کرد تا برآمدهای متنوع از فرایندهای برنامه‌ریزی فضایی مشخص قابل تبیین باشد. گام برداشتن در این مسیر، ورای توصیف صرف تفاوت‌های نهادی بین سیستم‌های برنامه‌ریزی فضایی است. این تفاوت‌ها شامل جنبه‌های ساختاری غیررسمی نیز هست که می‌توان آنها را به‌مثابه «ساختارهای (فرهنگی) ژرف»^۶ و کاربست‌های حقیقی برنامه‌ریزی واقعی نامید که دربردارنده جنبه‌های شخصی و موقعیتی مشخص از عاملان مرتبط می‌باشند.

به‌طور سنتی، سیستم‌های برنامه‌ریزی به‌عنوان ساختارهای نهادی و سازمانی توصیف می‌شوند که متشکل از ابعاد توصیفی مانند قانون کارکردی برنامه‌ریزی، ساختارهای اداری و

1. Cultural Contexts
2. Cultural Turn
3. Signifying Systems
4. Planning Culture
5. Territorial Contexts
6. Deep (Cultural) Structures

نظم‌دهی سلسله‌مراتبی، توزیع قدرت، فرایندها، روند کارها و ابزارها می‌باشند. از این منظر می‌توان به راحتی کاستی چنین انگاشت‌پردازی تقلیل‌گرایانه‌ای از سیستم برنامه‌ریزی را دریافت؛ نخست نادیده‌انگاری این موضوع که برنامه‌ریزی فضایی صرفاً برنامه‌ریزی فضای کالبدی نبوده، بلکه برنامه‌ریزی کاربست‌های فضایی مردم و سازمان‌ها نیز هست و دومین حقیقت نادیده گرفته شده، عاملان درگیر در فرایند برنامه‌ریزی هستند. افرادی که برنامه‌ها را ایجاد یا اجرا یا فرایندهای برنامه‌ریزی را مدیریت می‌کنند، فاعلان خودخواسته‌ای هستند که توانایی تفسیر و بازتفسیر قواعد و هنجارها را در چارچوب انگیزه‌های شخصی خود دارند (Ernste, 2012: 87-88).

از سوی دیگر، متفکران پسامدرن همواره نادیده‌انگاری بسترها و فرهنگ محلی از سوی نوباوری را مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما خود نیز به دلیل چشم‌پوشی از شناسایی تفاوت‌ها و تمایزات فردی مورد نقد قرار گرفته‌اند. هنوز هم تأثیر شخصی افراد، پس‌زمینه بیوگرافیک آنها، مهارت‌ها، دانش، نگرش‌ها، استعدادها، انگیزش‌ها و کفایت‌هایی که در موفقیت یا شکست برنامه‌ریزی فضایی ممکن است نقشی داشته باشند، نادیده انگاشته می‌شود.^(۱) اگر که این جنبه‌های فرهنگ برنامه‌ریزی نیز مورد ملاحظه قرار گیرند، در آن صورت نه تنها جنبه‌های ساختار (محلی) بلکه جنبه‌های عاملیت فردی را نیز دربر دارند که حائز توانایی برای مقابله و اصلاح ساختار موجود هستند (Knieling & Othengrafen, 2009: 52).

این مقاله متمایز با مطالعاتی که فرهنگ برنامه‌ریزی را بیشتر معادل سبک برنامه‌ریزی می‌دانند، با پیروی از تعریف فرهنگ برنامه‌ریزی به‌مثابه سیستم فرهنگی و تمرکز بر فردیت برنامه‌ریزان و چارچوب‌های شناختی آنها، بر آن است تا به این پرسش محوری پاسخ دهد که چارچوب شناختی فردی برنامه‌ریز و نهادهای برنامه‌ریزی، چگونگی بر تصمیم‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزان- در ارتباط با اهداف و ابزار برنامه‌ریزی در بستر فرهنگی مشخص- تأثیر می‌گذارد؟ به سخن دیگر، با در نظر گرفتن بسترهای نهادی، بسترهای فرهنگی و ارزش‌ها، باورها و هنجارهای اجتماعی که برنامه‌ریزان در آن قرار داشته و تعاملاتی که بین برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی در آنها رخ می‌دهد، هدف شناسایی و توضیح «سازوکارهای زیرکاری» است که بر تصمیم‌ها و داوری‌های برنامه‌ریزان تأثیرگذار است.

روش پژوهش. روش‌شناسی تحقیق ناشی از یک فلسفه متجانس، مجموعه‌ای از اصول و ایده‌ها است که طرح یک مطالعه پژوهشی را شکل می‌دهد. روش‌های پژوهش نیز مجموعه‌ای از رویه‌های کاربردی هستند که به‌منظور گردآوری و تحلیل داده‌ها از آنها استفاده می‌شود (بیرکس و میلز، ۱۳۹۳: ۱۳)؛ در منابع روش پژوهش، گونه‌بندی رایج در زمینه انواع پژوهش^(۲)

بر اساس هدف به سه نوع یعنی توصیفی^۷، تبیینی^۸ و اکتشافی^۹ تقسیم می‌شوند که بر این اساس می‌توان گفت پژوهش حاضر دارای ماهیت تبیینی است. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی برنامه‌ریزی فضایی و به‌کارگیری انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی برای واکاوی آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته واجد نقش در رفتار برنامه‌ریزان دارای ماهیت اکتشافی نیز هست. در این پژوهش در ارتباط با شناخت ابعاد نظری از روش بازبینی نظام‌مند متون^{۱۰} و تحلیل محتوا^{۱۱} برای تشریح و شناخت سویه‌های متفاوت فرهنگ برنامه‌ریزی و آشکار ساختن چگونگی برساخت کاربست‌ها و تصمیم‌های برنامه‌ریزی در برهمکنش چارچوب‌های فردی و جمعی برنامه‌ریزان در یک بستر مبتنی بر فرهنگ در آن استفاده خواهد شد.

۱. حک‌شدگی برنامه‌ریزی فضایی در بستر فرهنگی

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به‌واسطه شکل‌بندی‌های مختلف در طول تاریخ اثرگذار بوده یا از توسعه معاصر متأثر شده و به شیوه‌های محسوس و نامحسوس اثر خود را بر جای گذاشته است. در نتیجه سیستم‌های برنامه‌ریزی و سنت‌ها، فرایندهای توسعه در شهرها و مناطق و مفاهیم برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی همواره تحت تأثیر زمینه‌های فرهنگی و پس‌زمینه فرهنگی افراد درگیر در فرایندهای برنامه‌ریزی می‌باشند. معناها و برداشت‌های متفاوت از فضا همچون ادراک متفاوت از برنامه‌ریزی، سیستم‌های برنامه‌ریزی و فرایندها بر همکاری عاملان تأثیرگذار است. حتی در چارچوب بستر ملی، تفاوت‌های فرهنگی بسیاری را می‌توان در بین مناطق یافت (Knieling & Othengrafen, 2009: xxvii). به سخن دیگر، برنامه‌ریزی، فرایندهای توسعه و تصمیم‌سازی در کل متأثر از زمینه فرهنگی مردم و جامعه می‌باشند. درک و کاربست متفاوت برنامه‌ریزی و توسعه شهری و منطقه‌ای مبتنی بر زمینه قانونی و فرهنگی آنها بوده و از این‌رو، کاربست برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای در بین کشورها و مناطق مختلف به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای تغییر می‌کند. در مقاله حاضر یکی از پیش‌گزاره‌های اصلی این است که «برنامه‌ریزی‌های شهری و منطقه‌ای در همه کشورها، مناطق و شهرها به نحو متفاوتی درک و به کار بسته می‌شوند؛ چراکه عمیقاً ریشه در بسترهای خاص فرهنگی یا خصیصه‌های یک جامعه دارند».

7. Descriptive Research
8. Explanatory Research
9. Exploratory Research
10. Systematic Literature Review
11. Content Analysis

اگر برنامه‌ریزی به مثابه امری در مورد ماهیت مکان، شیوه کاربرد زمین و مظهر نظم‌دهی کالبدی جامعه درک شود، آشکار است که برنامه‌ریزی به مثابه یک فعالیت به‌عنوان عملی عقلانی و فنی - احتمالاً نمی‌تواند از سنت‌های عام فرهنگی جدا باشد (Booth, 1993: 260).

با وجود دانش کسب‌شده به‌منظور دستیابی به درک بهتری از رابطه بین بسترهای فرهنگی و برنامه‌ریزی فضایی (برای مثال Sanyal, 2005; Young, 2008)، پژوهش‌هایی که پیش‌تر انجام شده حاکی از آن هستند که تأکید مطالعات قیاسی برنامه‌ریزی فضایی بر سیستم‌های برنامه‌ریزی (Innes and Newman and Thornley, 1996; CEC, 1997)، سبک‌های برنامه‌ریزی (Gruber, 2001)، مراحل یا دوره‌های برنامه‌ریزی و ادراکات برنامه‌ریزی^{۱۲} (Keller et al. 1993, Sanyal, 2005; 2006) بوده است و توان تبیین «روال‌های ناخودآگاه» و باورها و تفکرات مسلم و بدیهی که زیرکار کاربست‌های برنامه‌ریزی هستند را نداشته‌اند. این مطالعات همچون نظریه برنامه‌ریزی در اکثر موارد ارزش‌ها و عناصر فرهنگ، به‌ویژه بازتاب تنوع و تفاوت‌های گوناگون در شرایط اجتماعی، تاریخی، محیطی و اکولوژیکی هر مکان، اجتماع یا فرهنگ مشخص را نادیده گرفته‌اند. به باور یونگ (۲۰۰۶: ۴۳)، فرهنگ هر چند در جغرافیا، جوامع و تاریخ‌حک شده است، اما آوای آن در برنامه‌ریزی بسیار کم‌رنگ است (Othengrafen, 2012: 2).

این موضوع به‌روشنی به حوزه «کاربست برنامه‌ریزی» اشاره دارد که به‌عنوان تجارب زیسته و فعالیت‌های برنامه‌ریزان از جمله تعاملات، تولیدات و اثرات آنها بر محیط کالبدی درک می‌شود (Watson, 2002: 178-179). به‌زعم مندل‌بام، کاربست برنامه‌ریزی شامل «رفتار، ارزش‌ها، شخصیت و تجارب برنامه‌ریزان متخصص در کار» است که «نحوه گفتار، آیین‌ها، معاهدات ضمنی، روال‌ها، راهبردهای رابطه‌ای و ویژگی‌های شخصیتی» را دربر دارد. این کاربست‌ها به‌واسطه فرهنگ آنها و نیز برداشت آنها از «برساخت اجتماعی واقعیت» شکل یافته است (برگر و لوکمان، ۱۹۶۶) و «مجموعه‌ای قابل استفاده از موارد منحصر به فرد» ذهنی را ارائه می‌کند (Schon and Rein, 1994: 205) که موجب هدایت کنش‌های برنامه‌ریزان به‌خصوص در زمان مواجهه با یک وضعیت جدید می‌شوند:

«کاربست به‌واسطه نهادهای سازگی عادت‌های تفکر - ناخودآگاه، خودآشکار و بدیهی - در موقعیت‌های عینی تنظیم و تعدیل می‌شود. آنها عمل را به شیوه‌ای ناخودآگاه و ناخواسته ایجاد می‌کنند. این دیدگاه در مورد ماهیت کاربست، زمانی که برای فعالیت‌های مهارتی از قبیل دوچرخه‌سواری یا نواختن آلات موسیقی به کار گرفته می‌شود، به‌طور شهودی خودآشکار و بدیهی است، اما به برنامه‌ریزی فضایی نیز تعمیم داده می‌شود» (Laws and Rein, 2003: 178).

کاربست‌های برنامه‌ریزی محدود به بسترهای خاص موقعیت-محور هستند؛ بسترهایی که نه تنها عادت‌ها و کاربردهای خود را داشته، بلکه واجد خواسته‌های شناختی^{۱۳} و اخلاقی منحصر به فرد خود نیز می‌باشند. به علت ماهیت کاربردها به‌عنوان روال‌های ناخودآگاه یا برداشت‌های مشترک زیرکار، تنها تا گستره مشخصی می‌توان به تعریف آنها پرداخت. از این‌رو، کاربردها به‌مانند روال‌های سازمانی^{۱۴} یا روند کارهای عملیاتی، استاندارد نیستند که به‌طور مثال به‌واسطه سیستم رسمی برنامه‌ریزی با مبنای قانونی آن تعریف شوند. آنها نه تنها کاربردهای حرفه‌ای از قبیل برنامه‌ریزی، بلکه دانش تجربی^{۱۵} عاملان را نیز دربر می‌گیرند. بدین ترتیب در نظر گرفتن کاربردهای برنامه‌ریزی به‌مثابه حوزه‌ای که فضا، بازنمایی نمادین^{۱۶} فضا، برداشت‌ها و نیز روال‌های ناخودآگاه اجتماعی و ارزش‌های برنامه‌ریزی‌گردهم می‌آیند، حائز اهمیت است. این امر حاکی از آن است که گروه‌ها و افراد نیز دارای نگرش‌های خاصی نسبت به برنامه‌ریزی یا فضا می‌باشند که این ادعا از جانب اندیشمندی که در باب فرهنگ برنامه‌ریزی مطالعاتی داشته‌اند (برای نمونه؛ Sanyal, 2005; Friedmann, 2005; Knieling & Othengrafen, 2009) مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته است. این اندیشمندان با ارجاع به بسترهای اجتماعی و ارزش‌ها، در نهایت به تولید رهیافت مشخص برنامه‌ریزی پرداختند که موجب توضیح لزوم تدوین چارچوبی نظری برای تحلیل و درک روال‌های ناخودآگاه روزانه و تفکرات و برداشت‌های زیر کار به نحو نظام‌مند و جامع شده است. آگاهی و درک از بستر فرهنگی به برنامه‌ریزان کمک می‌کند تا دلیل آنچه را که انجام می‌دهند به‌واسطه تمرکز بر ماهیت پیشاپیدی و خاستگاه‌های تاریخی و اجتماعی نهادها و کاربردهای برنامه‌ریزی درک کنند (Othengrafen, 2012: 3).

۲. ردیابی انگاره اصلی: فرهنگ برنامه‌ریزی به‌مثابه «برساخت اجتماعی»^{۱۷}

تلاش‌های نخستین برای بازشناسی «فرهنگ» در کاربردهای برنامه‌ریزی -در اینجا برحسب قواعد، رسوم و عاملانی که دامنه، محتوا و روند کارهای فرایندهای برنامه‌ریزی را تعیین می‌کنند- به حدود نیم‌قرن اخیر و افرادی همچون فریدمن (۱۹۶۷)، بورک (۱۹۶۷) و فالودی (۱۹۷۱) برمی‌گردد. در آن زمان تمرکز اصلی معطوف به «محیط تصمیم» برنامه‌ریزی فضایی

13. Cognitive Demands
14. Organizational Routines
15. Experiential Knowledge
16. Symbolic Representation
17. Social Construction

شده بود که متشکل از ساختار سیاسی-اداری، نقش نهادهای سیاسی در فرایندهای برنامه‌ریزی و رابطه بین سیاست‌مداران و متخصصان بود. اهمیت بسترهای خاص موقعیتی در ارتباط با برنامه‌ریزی از جانب بلن (۱۹۷۳: ۳۸۰-۳۸۳) تشریح شد؛ کسی که بسترها را به‌مثابه یک «فرهنگ برنامه‌ریزی» تعیین‌کنند «رفتار برنامه‌ریزی»^{۱۸} توصیف کرد.

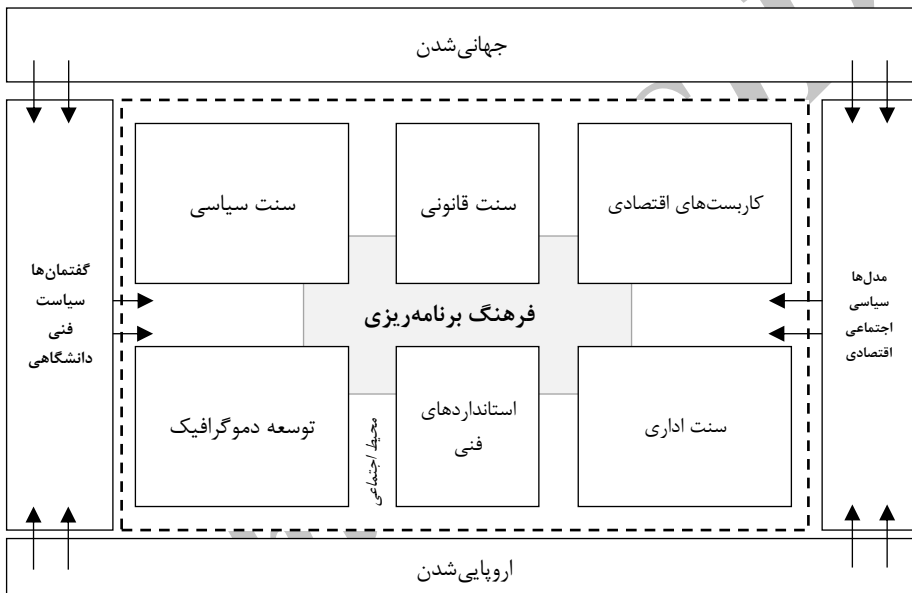
تا اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، برنامه‌ریزی فضایی به‌مثابه فرایند مٌتعین فرهنگی در نظر گرفته نمی‌شد؛ فرایندی که در آن تعامل تصمیم‌سازان و معنایی که آنها به ابزارهای قابل کاربرد خود نسبت می‌دهند، بر برآیند و حاصل کار اثرگذار است (Booth, 1993: 219). کِبر بر این باور بود که مطالعات قیاسی در مورد کاربست‌های برنامه‌ریزی باید اندیشه‌های فرهنگی زیرکار و برداشت‌های مشترک را در نظر گیرند. اصطلاح «فرهنگ برنامه‌ریزی» در این معنا مشخصاً اشاره به سیستم‌های متفاوت برنامه‌ریزی و سنت‌ها، ترتیبات نهادی توسعه فضایی و بستر گسترده فرهنگی برنامه‌ریزی و توسعه فضایی دارد. این مفهوم، معنایی بیش از ابزارها و روند کارهای برنامه‌ریزی داشته و جمعی از بنیان‌های اجتماعی، محیطی و تاریخی برنامه‌ریزی فضایی است (Young 2008: 35; Neuman, 2007: 155) که «بسترهای فرهنگی» خاصی را توصیف می‌کند. در چنین زمینه‌هایی است که برنامه‌ریزی در آن حک شده و عمل می‌کند. از این‌رو، فرهنگ برنامه‌ریزی نتیجه نگرش‌ها، ارزش‌ها، قواعد و باورهای انباشته‌ای است که به‌واسطه افراد درگیر در حرفه‌های محیط کالبدی به اشتراک گذاشته می‌شوند (Greed, 2000: 222; Othengrafen, 2012: 4-5).

کنیلینگ و آتنگرافن (۲۰۰۹) بر این باورند که فرهنگ برنامه‌ریزی فراتر از ابزارها و روند کارهای برنامه‌ریزی است که به‌واسطه چندین عامل چارچوب‌ساز^{۱۹} تعیین شده و در ساختارهای سیاسی، اداری و نهادی و نیز در الگوها و سنت‌های اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی حک شده باشد. همساز با این تعریف، تورتو معتقد است که فرهنگ برنامه‌ریزی به‌عنوان «رابطه‌ای میان دولت، برنامه‌ریزان و جامعه مدنی»، تحت تأثیر فرایندهای زمینه‌ساز از قبیل جهانی‌شدن می‌باشد. به‌عبارت‌دیگر، آنچه این صاحب‌نظران بر آن تأکید دارند، این است که کاربست‌ها نباید به‌طور مجزا از تأثیرات زمینه‌مند^{۲۰} آنها تحلیل شوند.

تلاش‌هایی که در جهت تعریف دقیق فرهنگ برنامه‌ریزی صورت گرفته‌اند، امکان هم‌افزایی بین نقاط مشترک این تعاریف به‌منظور نظام‌مند کردن نظری انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی را

مهیا می‌کنند. برخی از فرایندهای عام اجتماعی-اقتصادی همچون جهانی شدن و اروپایی شدن^{۲۱} واجد تأثیر بر کاربست‌های برنامه‌ریزان و سیستمی هستند که در آن عمل می‌کنند. این فرایندها به واسطه سازوکارهای گفتمان‌ها و الگوها بر برنامه‌ریزی و بر نظرگاه ما به جهان پیرامون تأثیر می‌گذارند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در بطن تعریف فرهنگ برنامه‌ریزی باید ماهیت وابسته به زمینه و موضوع ارزش‌ها - به صورت فردی یا جمعی - درج و مورد توجه قرار گیرند (شکل ۱).

شکل (۱) - تأثیرات زمینه‌مند کلیدی در فرهنگ برنامه‌ریزی



(Knieling & Othengrafen, 2009)

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که هر فرهنگ برنامه‌ریزی به واسطه سنت‌های سیاسی، قانونی و اداری و نیز توسعه‌های جاری، کاربست‌های فنی و اقتصادی و توسعه جمعیت‌شناسی و نیز سنت‌های اجتماعی، ارزش‌ها، باورها، احساسات، نگرش‌ها و جنبش‌ها یا تغییرات اجتماعی معاصر تحت تأثیر قرار می‌گیرد (Sanyal, 2005: 13). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که: فرهنگ برنامه‌ریزی یک برساخت اجتماعی^{۲۲} است. از این‌رو عوامل سیاسی، اقتصادی، قانونی-اداری، مالی، اجتماعی و دیگر عوامل در شرایط فرهنگی برنامه‌ریزی حک شده‌اند. فرهنگ برنامه‌ریزی به نهادهای برنامه‌ریزی متصل بوده و به تمهید دی‌ان‌ای^{۲۳} فرهنگی می‌پردازد که در این نهادها

21. Globalization and Europeanisation

22. Social Construct

23. DNA

رمزگذاری شده‌اند. فرهنگ‌های برنامه‌ریزی از مکانی به مکان دیگر متفاوت و متمایز بوده و این تفاوت در صورت‌های متنوعی ظاهر شده‌اند (Neuman, 2007: 165-166).

به نظر می‌رسد که کاربست‌های برنامه‌ریزی دربردارنده بُعد قابل درک (برای مثال سیستم برنامه‌ریزی، حقوق برنامه‌ریزی) و ویژگی‌های اصلی فرهنگی (قواعد و هنجارهای اجتماعی، ارزش‌ها، الگوهای ذهنی مشترک و نظایر آن) هستند که فعالیت برنامه‌ریزی را هدایت می‌کنند. لذا می‌توان گفت که برای برنامه‌ریزان، مشاهده نگرش‌ها، واکنش‌ها و رفتارها تنها نوعی از بازی انسان‌شناسانه نیست، چراکه دارای اثر مستقیم بر موضوعات کاربری زمین و فرم ساخته شده دارند (Booth, 1993: 227).

برنامه‌ریزی باید تفاوت‌ها و منافع عمومی چندگانه را به‌منظور انعکاس و بازتاب بستر نهادی و فرهنگی بازشناسد؛ بستری که به معنای شرایط کالبدی و نیز سنت‌های اجتماعی،^{۲۴} ارزش‌ها و نگرش‌ها، تجلیات فرهنگی تاریخی و معاصر و آرمان‌های حقوق فرهنگی، برابری و آسایش هر محدوده یا مکان است (Dear, 2000: 2). این بسترهای فرهنگی «مبنایی برای تعیین تأکیدها و واکنش‌های برنامه‌ریزی» هستند (Young, 2008: 51) که برنامه‌ریزی فضایی باید آنها را مدنظر قرار دهد. یکی از نخستین رویکردهایی که برنامه‌ریزی فضایی را به‌مثابه یک فعالیت متأثر از شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی انگاشته بود، به‌واسطه فریدمن و ویور در سال ۱۹۷۹ ارائه شد. آنها بر این موضوع تأکید داشتند که «اجتماعاتی که به لحاظ قلمرویی سازماندهی شده‌اند» متأثر از سه بُعد با ویژگی‌های خاص خود هستند (Friedmann and Weaver, 1979: 196-197 cited in Othengrafen, 2012).

- بُعد فرهنگی، به سنت‌ها، قواعد رفتاری، ارزش‌ها و داوریهی‌های اخلاقی اشاره دارد که بین یک مکان خاص و مردمانی که در آنجا زندگی می‌کنند، مشترک است. این بُعد همچنین معنای نمادین مشترک را نیز شامل می‌شود؛
- بُعد سیاسی که توصیف‌کننده نهادهای سیاسی خاص، عاملان و نقش‌هایی است که برای تدارک دسترسی مردم به پایگاه‌های قدرت اجتماعی^{۲۵} ضروری هستند؛ و
- بُعد اقتصادی، مهیاکننده مجموعه‌ای خاص از فعالیت‌های اقتصادی (برهم بسته یا دارای اتکای متقابل) است که صورت‌بندی سیاست‌های فضایی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (برای نمونه تولید کشاورزی، تولید صنعتی یا فعالیت‌های خدماتی).

با ترکیب این سه بُعد، فریدمن و ویور (۱۹۷۹) بر این موضوع تأکید داشتند که تصمیم‌سازی عمدتاً متکی بر ساختارهای رسمی دولت، شرایط اقتصادی و نظام باورها و سیاست‌هایی است که به لحاظ اجتماعی حک شده و مبتنی بر «کدهای فرهنگی» هستند. این دیدگاه مبنایی برای ملاحظه برنامه‌ریزی فضایی به‌مثابه فرایندی است که به لحاظ فرهنگی تعین یافته و در بسترهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گسترده‌تری حک شده است (Knieling & Othengrafen, 2009; Othengrafen, 2012: 26; Sanyal, 2005).

پیشینه طرح «برنامه‌ریزی فرهنگی»- نوعی برنامه‌ریزی حساس به «مشخصه‌های فرهنگی محلی- را نیز می‌توان همگام با تمرکز بر خصیصه‌های فرهنگی بستر برنامه‌ریزی دانست. در برنامه‌ریزی فرهنگی تعریف گسترده‌ای از فرهنگ ارائه می‌شود که بر تمرکز قلمرویی و نه تمرکز بخشی تأکید می‌شود. مهم‌ترین موضوعی که در این رویکرد جلب نظر می‌کند، نحوه انطباق طیف گسترده منابع فرهنگی برای کمک به توسعه فضایی- اعم از محله و شهر یا منطقه- است (بیانچینی، ۱۳۸۰: ۵۷-۵۶).

یک برنامه فرهنگی سندی است که با تعریف اهداف کلان در جهت غنی‌تر کردن زندگی فرهنگی اجتماع گام برداشته و فنونی را برای انجام آن تجویز می‌کند. برنامه‌ریزی فرهنگی به‌مثابه یکپارچگی تلاش‌های فرهنگی، علوم طراحی شهری، توسعه اقتصادی، تاریخ، آموزش و موضوعات برابری اجتماعی در شکل‌دهی به یک کیفیت زندگی بهتر برای تمام شهروندان است (Jones, 1993: 90).

۲-۱. «چارچوب‌های»^{۲۶} عاملان درگیر در فرایند برنامه‌ریزی فضایی

سُن و رین به‌واسطه تشخیص برساخت اجتماعی واقعیت و اینکه واقعیت، ترکیبی از تفاسیر معناها و قواعد تفسیر است که بر مبنای آن، مردم به خود در زندگی روزانه جهت می‌دهند، رویکرد مشابهی را در ارتباط با فرهنگ برنامه‌ریزی دنبال کردند. آنها بر اهمیت عناصر شناختی و هنجارین در سیاست‌گذاری و اینکه چگونه این عناصر بر نحوه درک و تشریح عاملان از جهان تأثیر می‌گذارند، تأکید کردند (Alasuutari, 2000: 27). *ساباتیر* (۱۹۹۸: ۱۰۸-۱۰۹) نیز این ادعا را تصدیق کرد که «عاملان همیشه جهان را از دید دریچه‌هایی با باورهایی از پیش موجود دریافت و درک می‌کنند (علیت تاریخی)؛ دریچه‌هایی که متأثر از محدودیت‌ها و تورش‌های شناختی هستند. از این‌رو، چارچوب‌های شناختی و هنجارین برآند تا به نظام‌های منسجمی از عناصر هنجارین و شناختی اشاره کنند که در یک حوزه مشخص و معین، «جهان‌بینی‌ها»،

سازوکارهای شکل‌بندی هویت، اصول اقدامات و نیز دستورالعمل‌های روش‌شناختی و کاربست‌ها را برای عاملان تعریف و تعیین کنند (Surel, 2000: 496).

سیاست‌گذاری، عرصه‌ای را برای یادگیری متقابل، تبادل دانش و توسعه، بحث و اجرای گزینه‌های سیاست فراهم می‌کند. این بدان معناست که هر «عرصه سیاست» - شامل برنامه‌ریزی فضایی - چندوجهی و چندجانبه بوده و باید به «چارچوب‌های شناختی» و «نظام باورها» از جمله اولویت‌های متفاوت ارزشی و ادراک روابط مهم علی‌رساندگی کند (Sabatier, 1998: 99). چارچوب‌ها، ساختارهای شناختی هستند که بر مبنای باورها، ادراکات، ارزش‌ها و تجارب بنا شده‌اند و بر مواضع سیاست و کاربست‌های برنامه‌ریزی تأثیر می‌گذارند (Schon and Rein, 1994: 23). مشابه با مفاهیم فرهنگ^(۳) (شن، ۲۰۰۴) و عادت‌واره^(۴) (بورديو، ۱۹۹۰) و جهان زیست^(۵) (هابرماس، ۱۹۹۰) عناصر شناختی با بسترهای اجتماعی مرتبط هستند و به نظام‌های منسجمی از عناصر شناختی و هنجارینی اشاره دارند که می‌توان آن را «جهان‌بینی»^{۲۷} نامید. این عناصر فارغ از توجه آگاهانه و استدلال، معمولاً ضمنی و مستتر هستند. در مقایسه با انگاشت عادت‌واره بورديو که به توصیف چگونگی عمل و رفتار افراد در موقعیت‌های مشخص می‌پردازد (بدین ترتیب جایگاه افراد را در جامعه تعیین می‌کند)، انگاشت «بازتاب چارچوب»^{۲۸} امکان تفکر در مورد چارچوب‌های متعارضی که زیربنای مباحث سیاست در فرایندهای تعاملی سیاست‌گذاری (جایی که چارچوب‌های شناختی متفاوتی مشغول کارند) هستند را میسر می‌کند.

هر فرایند سیاست، عاملان مختلف با «دیدگاه‌های متفاوت نسبت به واقعیت» را دربر می‌گیرد که از این‌رو «دیدگاه‌های خاصی از واقعیت اجتماعی را از طریق یک فرایند تکمیلی نام‌گذاری و چارچوب‌بندی» بر می‌سازند که مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی، سنت‌ها، عادت‌ها و تصورات است (Schon and Rein, 1994: 26-27). این عناصر «تعاملات وابسته به عادت» درون ارتباطات هستند که ساختارها و شکل‌های آشنایی به خود گرفته و به «نظام معنا» یاری می‌رسانند. این امر افراد را قادر می‌سازد تا توجه خود را بر تعداد معدودی از ویژگی‌ها و روابط برجسته و نمایان معطوف کرده و پیچیدگی را کاهش دهند. در این زمینه، چارچوب‌ها تنها به‌مثابه چارچوب‌های هویتی درک نمی‌شوند (شیوه‌ای که در آن هویت بازنمایی شده)، چارچوب‌ها اشاره به شناخت از ادراکات و انتظارات دیگران و نیز تعامل با دیگران دارد (Surel, 2000: 500).

27. Worldview

28. Frame Reflection

بین چارچوب‌های عمل و رتوریک^{۲۹} می‌توان تمایز قائل شد. چارچوب رتوریک یا بلاغتی، چارچوب‌هایی هستند که مبنای کاربرد متقاعدکننده از داستان یا بحث در مناظره سیاست می‌باشند و چارچوب عمل، چارچوب‌هایی هستند که کاربست سیاستی را شکل می‌دهند (منبع الهام کاربست سیاست). در خصوص فرایندهای سیاست و کاربست برنامه‌ریزی، به نظر می‌رسد که چارچوب‌های عمل از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. شن و رین (۱۹۹۴) سه سطح از چارچوب‌های عمل را از هم متمایز می‌کنند که عبارتند از:

- چارچوب‌های سیاست^{۳۰} که عاملان نهادی برای بر ساخت مشکل یک وضعیت سیاستی خاص به کار می‌برند. در خصوص برنامه‌ریزی فضایی دیدگاه‌های متفاوت و گاهی متضاد که نسبت به بخش‌هایی از جمله مسکن شهری می‌توان داشت، از این جمله هستند.
- چارچوب‌های عمل نهادی^{۳۱} که از آنها عاملان چارچوب‌های سیاستی را استنتاج می‌کنند که برای ساختاردهی به وضعیت‌های سیاست به کار می‌برند (شامل دیدگاه‌های خاص نهادهای برنامه‌ریزی، نظام باورها، تصورات، روال‌ها و سبک‌های مباحثه). مشابه با آن، ساباتیر و جنکینز-اسمیت این سطح را به‌مثابه «باورهای عمیق سیاست» شناسایی کردند که به عملیاتی کردن ارزش‌ها در یک قلمرو یا زیرسیستم اشاره دارد، برای مثال شامل اولویت‌های اصلی ارزشی از قبیل اهمیت نسبی توسعه اقتصادی در مقابل محافظت محیط زیستی این موضوع ارتباط بالایی با تحلیل کاربست‌های برنامه‌ریزی فضایی دارد؛ چراکه به توضیح سنت‌های متفاوت سیستم‌های برنامه‌ریزی فضایی کمک می‌کند.
- چارچوب‌های فرافرهنگی^{۳۲}، به معنی ارزش‌ها، هنجارها، عادت‌ها و نگرش‌های اجتماعی و سیاسی که بر چارچوب‌های نهادی و سیاست تأثیر می‌گذارند. بدین ترتیب چارچوب‌های عمل نهادی تجلیات موضعی (محلی) بسترهای فرهنگی گسترده‌تر و نظام باورهایی هستند که در اینجا «چارچوب‌های فرافرهنگی» نامیده شده‌اند. این باورهای عمیق مرکزی فرهنگی شامل باورهای هستی‌شناختی و هنجارین از قبیل ارزش‌گذاری نسبی آزادی فردی در برابر برابری اجتماعی، طبیعی در برابر مصنوعی، یکپارچگی در برابر چندپارگی است. باورهای عمیق در کل در برابر تغییر از خود مقاومت نشان می‌دهند (Othengrafen, 2012: 76).

29. Rhetorical

30. Policy Frames

31. Institutional Action frames

32. Metacultural Frames

چارچوب‌های متفاوت به‌طور هم‌زمان در سیاست‌گذاری به نمایش درمی‌آیند و گفتمان‌های سیاست، ساختارهای بلاغتی خاص و دانش تعاملی تولید می‌کنند. در فرایندهای تعاملی سیاست‌گذاری از قبیل برنامه‌ریزی فضایی معمولاً چندین چارچوب شناختی متفاوت در کار هستند، ولیکن اگرچه چارچوب‌ها تأثیر شگرفی را بر آنچه ما می‌بینیم و اینکه چطور آن‌را تفسیر می‌کنیم اعمال می‌کنند، آنها به جهان بدیهی از سیاست‌گذاری تعلق دارند و ما به‌طور معمول از نقش آنها در سازمان‌دهی اعمال، تفکرات و ادراکات خود بی‌اطلاع هستیم (Schon & Rein, 1994: 34). این همچنین بدان خاطر است که در حوزه کاربست‌های برنامه‌ریزی فضایی انگاشت «بازتاب چارچوب» امکان تفکر در مورد چارچوب‌های متعارض را ارائه می‌کند که مبنای مباحث سیاست و نیز اقدامات و ارتباطات متفاوت است. انتخاب برنامه‌ریزی برای یک راهبرد (برای مثال توسعه پایدار) مبتنی بر درک از وابستگی متقابل با دیگر عاملان (مانند عاملان اقتصادی، فعالان مدنی، سیاستمداران و نظایر آن) - که به‌نوبه خود مبتنی بر چارچوب‌های شناختی است - و نیز انگیزش‌های مادی و نمادین است. درک‌ها، انتظارات و شروط ممکن است در طول فرایند تغییر کنند (به دلیل اطلاعات بیشتر، مثال‌های جدید، گفت‌وگو با دیگران و نظایر آن).

چارچوب‌ها بر رفتارهای برنامه‌ریزان تأثیر می‌گذارند، با این وجود آنها به جهان بدیهی سیاست‌گذاری تعلق دارند. انگاشت «بازتاب چارچوب» برای حرفه‌مندان و پژوهشگران رویکردی نظری مهیا می‌کند که قادر به تفکر در مورد چارچوب‌ها و ادراکاتی است که زمینه فعالیت و رفتار برنامه‌ریزی می‌باشد. این موضوع ممکن است برای کسب درکی بهتر از چارچوب‌های شناختی و هنجارین مفید واقع شود. برای مثال هنگامی که برنامه‌ریزان پیشنهادی خود را به‌واسطه ارجاع به پایداری یا خدمات عمومی توجیه می‌کنند، آنها ممکن است چارچوبی را به‌کار گیرند که توسط همکاران خود به اشتراک گذاشته شده است، لذا به دنبال تقویت هم‌رأیی بوده یا در تلاش برای مشروعیت‌بخشی به مرجع خود در برابر افراد باشند. شُن و رین با طرح انگاشت «بازتاب چارچوب» ابزاری را برای درک نظام‌مند چارچوب‌ها، ادراکات و تفکرات پیشنهاد کرده‌اند (Schon & Rein, 1994: 77).

۲-۲. پویا شناسی فردی برنامه‌ریزان در فرهنگ برنامه‌ریزی

برنامه‌ریزان مقدم بر تعامل خود با دیگران در عرصه برنامه‌ریزی دارای تفکر مستقلی می‌باشند. فرد برنامه‌ریز ممکن است با این دوره مواجه باشد که چگونه باید شبکه‌های رابطه‌ای پیش‌حرفه‌ای را با شبکه‌های رابطه‌ای پسا‌آموزش^{۳۳} منطبق کند. شبکه‌های پیش‌حرفه‌ای

می‌توانند به سبک و باور خاصی از تفکر رهنمون شوند که بر شاکله فرد حک گردند. این شبکه‌ها حتی می‌توانند به باورها، ارزش‌ها، اعتماد، پاک‌اندیشی و مشروعیت مرتبط شوند که جزء ویژگی‌های عمل ارتباطی برنامه‌ریزی می‌باشند (Tewdwr-Jones, 2002: 70).

بخشی از آنچه ما می‌دانیم به شکل تلویحی یعنی بدون خودآگاهی شکل می‌گیرند (Underwood & Bright, 1996) و در نتیجه باور به این نکته که بخش‌هایی از ما و آنچه به آن معتقدیم به وسیله دیگران، تماس با آنها و نحوه واکنش به بازنمایی‌ها تعیین می‌یابد، می‌تواند قرین صحت باشد. با این حال پیش‌داوری به مثابه مؤلفه ذاتی افراد، همان‌طور که هیللی (۱۹۹۷) تصور می‌کند، ضرورتاً نافی سایر فرصت‌ها و دغدغه‌ها در مواجهه با آنها نیست. در نتیجه این تعمیم که همه انسان‌ها به یک شیوه می‌اندیشند نادرست به نظر می‌آید.

برنامه‌ریزان به‌عنوان افرادی که به لحاظ حرفه‌ای آموزش دیده‌اند، تحت تأثیر مجموعه کاملی از کدها و تجربه‌ها هستند که برخی از آنها صریح و برخی دیگر ضمنی می‌باشند. برای روان‌شناسان شناختی نیز شناسایی نحوه درک و به یاد سپردن موضوعات و رویدادها، حفظ و بازیابی دانش، فکر، دلیل و حل مشکلات بسیار دشوار است. کوشش‌هایی که در جهت ایجاد تمایز بین شناخت صریح و ضمنی در افراد و درک آنها نسبت به موقعیت‌ها صورت گرفته، به این نکته اذعان دارند که روان‌افراد عاملی مرتبط و مطرح در برقراری روابط بین فردی است (Tewdwr-Jones, 2002: 70-71).

۲-۱-۲. شناخت صریح و ضمنی و پویایی فردی در نظریه-کاربست

ترجیحات فردی به مثابه برآمد باورها، داوری‌ها و عقایدی هستند که در متن روزانه زندگی از تجارب خانوادگی، یادگیری اجتماعی، دانش شخصی و تجارب آموزشی- در حقیقت برآمد شبکه‌های رابطه‌ای برنامه‌ریزی پیش‌حرفه‌ای هستند- شکل می‌گیرد. اگرچه ترجیحات فردی به واسطه تعاملات گذشته تعیین می‌شوند، در ذهن افراد به‌عنوان فرایندهای تفکر رسوب می‌کنند و اندوخته‌ای هستند که افراد به‌منظور تفسیر رویدادها و اتخاذ تصمیم در مورد چگونگی عمل و مخاطب آن با خود به محیط تصمیم می‌برند و ضرورتاً پیش از هرگونه کوششی جهت تعامل با دیگر عاملان برنامه‌ریزی روی می‌دهند. زمانی که تعامل رخ داد و ضرورت ادغام با دیگر تفکرات ایجاد شد (از قبیل هنجارهای گروه، اهداف خرد راهبردی،^{۳۴} یا آرمان‌های اجتماعی)،^{۳۵} افراد به‌ضرورت اصلاح، ترک یا نادیده گرفتن فرایندهای تفکر از پیش تعیین‌شده خود پی می‌برند. رابطه بین این فرایندهای تفکر در نگاره زیر نشان داده شده و بین

34. Strategic Objectives

35. Social Ideals

دوره‌های آشکار در ذهن‌های پیش-عمل افراد اتصال برقرار کرده است. نگاره شماره (۱) چهار فرایند تفکر را در ذهن برنامه‌ریزان پیش از داوری در مورد اقدام به عمل نشان می‌دهد.

نگاره شماره (۱) - تعامل ارزش‌های فرایند تفکر، رفتار و آرمان‌ها در پویایی فردی برنامه‌ریز

ارزش	رفتار	آرمان
فردی	شناختی	(متغیر)
اجتماعی	ارتباطی	آزاد/دربرگیرنده
حرفه‌ای	به صورت هنجاری تنظیم شده	اخلاقی/صادقانه
سیاسی	نمایشی ^{۳۶}	راهبردی/هدفمند

(Tewdwr-Jones, 2002: 86)

فرایندهای تفکر فردی - معنای شناخت صریح و ضمنی - از هر فردی به فرد دیگر متفاوت خواهد بود. فرایندهای تفکر اجتماعی دلالت بر میل به عمل اجتماعی و تعامل و دربرگیرندگی^{۳۷} اجتماعی به شیوه‌ای آزاد و منصفانه دارد. برنامه‌ریزانی که در بخش عمومی مشغول به کار هستند، از وجود جامعه مخاطبان و آنچه فرد برنامه‌ریز معتقد است که باید در مسیر درست عمل کند، آگاهی خواهند داشت. از منظر فرایندهای تفکر حرفه‌ای، برنامه‌ریز عضوی از یک گروه حرفه‌ای است که استانداردها، کدهای اخلاقی و هنجارهایی که به آن پیوند خورده است را به کار می‌گیرد. این نخبه‌باوری می‌تواند وظیفه‌شناسی و وفاداری را بین اعضای مختلف گروه به بار آورد. فرایندهای تفکر سیاسی بر بُعد جبرگرایانه برای کارهای راهبردی جهت مقصود معین در راستای نیت‌های سیاسی دلالت دارد و می‌تواند رفتار نمایشی^{۳۸} در نیل به یک برآمد را مجاز شمارد. ارزش‌های صریح فرایندهای تفکر اجتماعی، حرفه‌ای و سیاسی موجب تأثیرگذاری و احتمالاً بازتعریف یا اصلاح فرایندهای تفکر شخصی ضمنی افراد خواهد شد. آرمان‌هایی^{۳۹} که در ارتباط با هر یک وجود داشته و اینکه به چه میزان وجود داشته یا اصلاح شده‌اند، متکی بر تجربه و شرایط فردی است. افراد آرمان‌های خاص خود را دارند و این آرمان‌ها توسط خصوصیات و باورهای خود تعیین می‌شوند.

این نقش روانشناسی شناختی است تا روند کارها و فرایندهای ناخودآگاه موجود در افراد را تبیین کند. افراد دارای فرایندهای تفکر شخصی می‌باشند که از شبکه‌های رابطه‌ای برنامه‌ریزی پیش-حرفه‌ای نشأت گرفته و این فرایندها پیش از تعیین چگونگی رویداد عمل و هرگونه

36. Dramaturgical
 37. Inclusion
 38. Dramaturgical Behaviour
 39. Ideals

تعاملی، نسبت به فرایندهای تفکر سیاسی، حرفه‌ای و اجتماعی حساس می‌باشند (Tewdwr-Jones, 2002: 85-86)

۲-۲-۲. «چارچوب‌های شناختی» و چارچوب‌بندی^{۴۰}

رهیافت‌شناختی^{۴۱} از علم‌شناختی نشأت گرفته است. علم‌شناختی در تکاپوی انتقال و تبدیل مطالعه «نرم» زبان، اندیشه، رفتار و ذهن به علم «سخت» می‌باشد. یکی از انگاره‌های مهمی که توسط صاحب‌نظران در این حیطه اختیار شده است، انگاره «چارچوب‌شناختی» یا «قالب‌شناختی»^{۴۲} است. انگاشت چارچوب که در تحلیل‌های گفتمان برنامه‌ریزی محبوبیتی کسب کرده، یادآور مفهوم «برنامه عمل»^{۴۳} شانک و آبلسون و «طرح‌واره‌ها»^{۴۴} اندرسون است. در مجموعه‌ای از تجربیاتی که با عنوان سناریوهای بازتولید دنباله‌دار شناخته شده‌اند، بارتلت^{۴۵} عنوان کرد که به خاطر سپردن و تفاسیر اطلاعات به‌وسیله الگوهای تفکری صورت می‌گیرد که او آنها را «طرح‌واره»^{۴۶} نامیده است (Portugali & Alfasi, 2008: 254).

چارچوب‌شناختی را می‌توان به‌مثابه نحوه سازمان‌دهی نگاه به جهان تعریف کرد. چارچوب‌های شناختی، زمینه‌هایی را برای تفسیر فراهم کرده و بخش عظیمی از اندیشه را ساختار می‌بخشد (Salen & Zimmerman, 2003). چارچوب‌های شناختی از فعالیت‌های مربوط به دسته‌بندی پشتیبانی کرده و موجب ارائه معنادار دانش می‌شوند. این چارچوب‌های شناختی از ویژگی‌های منحصر به فرد ذهن افراد بوده و منجر به ارائه مفاهیم نسبتاً باثبات ذهنی و الگوهای تفسیر می‌شوند (Rizzello, 2003).

در مورد ماهیت پدیده‌های شناختی دیدگاه واحدی در میان پژوهشگران وجود ندارد. از یک سو، برخی از اندیشمندان بر این باورند که عوامل شناختی ضرورتاً با فرایندهای تفکری سروکار دارند که در کسب، سازمان‌دهی و کاربرد اطلاعات درگیر می‌باشند و از سوی دیگر، سایر اندیشمندان مشخصه‌های تفصیلی‌تری برای آن قائل بوده و تصریح می‌کنند که پدیده‌های شناختی با توجه، حافظه و فعالیت‌هایی از قبیل تولید و درک زبان، یادگیری، استدلال، تحلیل، نتیجه‌گیری، برنامه‌ریزی، ارزش‌گذاری، مشکل‌گشایی و تصمیم‌سازی سروکار دارد (Savolainen, 2015). به باور شناخت‌گرایان، پدیده‌های شناختی را باید برحسب فرایندها و بازنمایی‌های

40. Framing

41. Cognitive Approach

42. Cognitive Frame

43. Script

44. Schemata

45. Bartlett

46. Schema

درونی درک کرد و روابط محرک-پاسخ را به‌عنوان ابزاری برای آشکارسازی فرایندهای در داخل ذهن/مغز تلقی کرد (Portugali, 2011).

«چارچوب‌ها» را می‌توان به‌عنوان چارچوب‌های مُتعیین فرهنگی، چشم‌اندازها، نظام‌های معنایی، الگوواره‌ها یا موقعیت‌هایی مشخص کرد که به‌واسطه آنها عامل یا گروهی از عاملان به واقعیت اجتماعی نظم و به اقدامات خود معنا می‌بخشند. در یک چارچوب، ارزش‌ها، تجربیات، منافع، حقایق، نظریه‌ها و فرهنگ‌ها ترکیب شده‌اند. تحلیل چارچوب‌بندی روشی ثابت‌شده برای تحلیل تعارضات اجتماعی و سیاسی در فرایندهای تصمیم‌گیری است (Rein & Schon, 1996). یک چارچوب به‌عنوان یک نظام معنایی، متشکل از اقدامات تجربیدی، کاربست‌ها و عملکردها در رویدادها یا وضعیت‌های تجربیدی و نیز معناها در شکل قواعد انتزاعی و هنجارهایی است که خود را در اعمال گفتاری، تعاملات، اسناد و همچنین در تشکیل گروه‌ها و روابط بیرونی و درونی آنها بروز می‌دهند و منجر به عادت‌های معین، الگوهای عمل، انتظارات متقابل، روابط قدرت غیررسمی، گفتمان‌ها، روال‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها می‌شوند. چارچوب‌ها را می‌توان همچون مسیر سازمان‌دهی تجربه دانست. آنها به‌مثابه طرح‌واره در جهت تفسیر اَبژه‌ها، رویدادها، وضعیت‌ها و بسترهای نهادی به کار می‌روند. تفاوت‌های موجود در تفاسیر منجر به ایجاد تفاوت در عقاید و مخالفت‌ها و احتمالاً مناقشه می‌شود. از این منظر، تصمیم‌سازی فضایی را نمی‌توان تنها مباحثه‌ای در مورد توزیع منافع فردی دانست، بلکه بیشتر پیکار بین اندیشه‌ها و معناهاست. چارچوب‌ها محدود به مطلوبیت‌های جمعی و منافع گروه‌های متفاوت نمی‌شود و به اندیشه‌های آگاه فرهنگی و معناهای افراد درگیر بسط یافته است.

گریگوری بتسون^{۴۷} چارچوب‌ها را تجلیات مفاهیم فرهنگی می‌داند که به لحاظ مکانی ثابت نیستند (دائم در حال تغییرند)؛ مفاهیمی که تصورات مرتبط با مقدمات مشترک در فرایند تأویل کنش‌گرانه ادراک را سازمان‌دهی می‌کند. آنچه گافمن درباره چارچوب‌ها بیان می‌کند به‌این ترتیب است که چارچوب‌ها به معنای دورنماها، نظام‌های معنایی، الگوواره‌ها یا موقعیت‌هایی هستند که از طریق آنها عامل یا گروهی از عاملان به واقعیت اجتماعی نظم بخشیده و به اعمال خود معنا می‌دهند. در چنین چارچوبی، ارزش‌ها، هنجارها، تجارب، حقایق، منافع، اولویت‌ها، نظریه‌ها و فرهنگ‌ها ترکیب و ممزوج شده‌اند. افراد اعمال خود را به نحو عقلانی در یک لحظه اختراع نمی‌کنند، بلکه اغلب از آنها انتظار می‌رود آنچه مطابق با چارچوب‌هایی که اعمال آنها را نظم بخشیده و به آنها معنا می‌دهد را انجام دهند (Ernste, 2012: 92-93).

همان طور که پیش تر به آن اشاره شد، *مارتین رین* و *دونالد شُن*^{۴۸} در مورد مسئله چارچوب بندی در سیاست یا موقعیت های تصمیم بحث کرده اند؛ موضوعی که به ویژه در تحلیل پویایی فردی مناسب بوده و به دیدگاه های از پیش دسته بندی شده برنامه ریز و یادگیری از تعاملات اجتماعی دامن می زند. چارچوب بندی عبارتی است که برای یکپارچگی حقایق، ارزش ها، نظریه ها و منافع در محیط تصمیم به کار می رود و اذعان دارد که تصمیمات افزون بر معیارهای فنی، بر مبنای دآوری ها و ارزش تدوین شده و اینکه چنین تصمیم هایی بین نهادهای افراد و موقعیت ها تغییر می یابد (Tewdwr-Jones, 2002: 87).

چارچوب بندی از این جهت که منجر به جهان بینی های متفاوت شده و واقعیت های اجتماعی چندگانه ای را خلق می کند، مسئله ساز است. گروه های ذینفع، پژوهشگران در انتظام های متفاوت و افراد در بسترهای متفاوت زندگی روزانه دارای چارچوب های متفاوت بوده و این آنها را به سوی دیدن چیزهای متفاوت و انجام تفسیرهای متفاوت از موجودیت این چیزها و حمایت از مسیرهای متفاوت عمل در ارتباط با اینکه چه چیزی، توسط چه کسی و چگونه انجام شود، سوق می دهد (Rein & Schön, 1994: 147).

چارچوب ها از دو منبع سرچشمه می گیرند: شناخت ضمنی فرد مستقل که دارای اندیشه های از پیش دسته بندی شده است و اثر شناخت صریح برنامه ریزی که متأثر از روابط اجتماعی می باشد که هر دو آنها در شکل گیری چارچوب ها مطرح هستند. از یک سو این امکان برای فرد برنامه ریز وجود دارد تا واجد چارچوب های شخصی یا اهداف کلان و خرد^{۴۹} شخصی صریح باشند که خارج از دنیای کار بست بسط یافته اند. این تفکرات می توانند از شبکه های رابطه ای مرتبط با شیوه تربیت، فرهنگ، آموزش یا کسب دانش شخصی نشأت گرفته که در خانواده، مدرسه، دانشگاه یا فعالیت های فرادرسى بسط یافته و مضافاً بدون اینکه آزموده شوند به صورت فرضی^{۵۰} و نظری باقی بمانند. از سوی دیگر، هر کدام از برنامه ریزان می توانند دارای چارچوب های حرفه ای یا اهداف کلان و خرد صریحی باشند که در جهان عمل توسعه یافته اند؛ یعنی شبکه های رابطه ای حرفه ای. چارچوب های مذکور ممکن است از سازمان، سیاست، حرفه باوری، تجربه و یادگیری متقابل نشأت گرفته باشند. چارچوب های یاد شده می توانند در هر مرحله شکل بگیرند، اما به هر حال در عرصه برنامه ریزی عملی که بر تجارب متکی بوده و همواره در معرض آزمون قرار دارند، مؤثر خواهند بود. برخی اوقات فرد برنامه ریز با پیدایش کشمکش بین دو مجموعه چارچوب ها با یک دورا هه مواجه می شود (Tewdwr-Jones, 2002: 87).

48. Martin Rein and Donald Schön

49. Goals and Objectives

50. Hypothetical

اکثر صاحب‌نظران بر این امر اتفاق نظر دارند که «بنیانی کمتر مشهود - یک مبنای فرضیه‌ای - در زیر سطح مشهودتر زبان یا رفتار جای گرفته است که موجب تعیین مرزها و حدود آن شده و به آن انسجام می‌بخشد». تحلیلگران امکان یکدست کردن چارچوب‌ها در محیط تصمیم را تا زمانی که پویایی فردی توسط تفکرات اجتماعی، حرفه‌ای و سیاسی متغیر در سرتاسر موقعیت‌ها و مقیاس‌ها تعیین می‌شود را ندارند. همچنین همگون‌سازی چارچوب‌های ضمنی که در افراد مستقل پرورش یافته‌اند نیز غیرممکن است؛ بنابراین باید به‌نوعی هم‌زیستی چارچوب‌ها اذعان کرد. در محیط تصمیم و سیاست، چارچوب‌های فردی عاملان موضوعات اصلی را برای کشمکش شخصی، تشویش و دوراهاها شکل می‌دهند (Rein & Schon, 1996: 88).

۳. چارچوب‌های شناختی برنامه‌ریزان در فرایند برنامه‌ریزی

علمی که با پیچیدگی عاملیت‌ها به‌طور عام و عاملان انسانی به‌طور خاص سروکار دارد، علم شناختی است. «به‌منظور درک پیچیدگی عاملان شهری باید به علمی پرداخت که صریحاً با این موضوع یعنی رفتار فضایی انسان سروکار دارد» (Portugali, 2011: ix-x). هر برنامه‌ریز به‌عنوان یک عامل درگیر در فرایند برنامه‌ریزی دارای یک چارچوب مناسب و هماهنگی است که از طریق آن تصمیماتی را اتخاذ می‌کند. هیلی (۱۹۹۲) با تحلیل روال‌های روزانه و اقدامات ارتباطی یک برنامه‌ریز ارشد نشان داد که هر برنامه‌ریز دارای «توقعات خاصی در ارتباط با برآورده‌شدن استانداردهای غایی» توسط یک نهاد برنامه‌ریزی (برای مثال برنامه‌ریزی کارا، برنامه‌ریزی یکپارچه، سوگیری به سمت کالاهای عمومی و نظایر آن) و یک برنامه‌ریز به‌عنوان یک حرفه‌مند (صداقت، تعهد، پذیرای آرا و عقاید دیگران بودن و نظایر آن) است. از این‌رو، «چارچوب‌ها» را می‌توان به‌عنوان ساختارهای شناختی متعین فرهنگی و محلی، نظام‌های معنایی یا دیدگاه‌های جهانی توصیف کرد که به رفتار و اقدامات عاملان درگیر ساختار می‌بخشد. چارچوب‌هایی که تصمیم‌گیران به کار می‌گیرند بخشی از خزانه دانش صریح و ضمنی آنهاست (Ernste, 2012: 88). هرچند درک، توقعات و چارچوب‌های یادشده کاملاً ثابت می‌باشند، اما در طول زمان در نتیجه فرایندهای تعاملی با دیگر عاملان و به‌واسطه تغییر شرایط اجتماعی-اقتصادی و سیاسی-اجتماعی یا اکولوژیکی و نظایر آن تا حدودی تغییر می‌کنند (مارچ، ۱۳۹۶: ۲۷).

همچنین می‌توان بین «کدها یا چارچوب‌های اخلاقی»^{۵۱} و «چارچوب‌ها یا کدهای هدایتی»^{۵۲} تفاوت و تمایز قائل شد. چارچوب نخست ارائه‌دهنده مجموعه‌ای آرمان‌باورانه از اندیشه‌های اخلاقی است که به تمهید اصولی عام و فلسفی می‌پردازد. برنامه‌ریزان چارچوب‌های سیاسی یا خطوط راهنمای عمل باورانه‌ای را از این اصول استنتاج کرده تا در جهت ساختاردهی موقعیت‌های سیاسی به کار برند. کدها یا چارچوب‌های هدایتی شامل خصوصیات نهادهای برنامه‌ریزی، نظرات، نظام باورها، روال‌ها و سبک بحث‌ها است.

چارچوب‌ها در سطح فردی (اشاره به نظم‌دهی تجربیات فردی)، در سطح روابط بین‌شخصی و در سطح اجتماعی عام وجود دارند. درک برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به‌عنوان فرایند تعاملی سیاست‌گذاری بدین معناست که فرهنگ برنامه‌ریزی را باید به‌عنوان یک نظام باز در نظر گرفت که در آن چارچوب‌های فردی و جمعی مختلف و نظام‌های معنایی از حوزه‌های مختلف در کار هستند. در اینجا تمامی ادراکات و انتظارات عاملان و نهادهای درگیر شناسایی و انعکاس داده شده‌اند که به‌موجب آن فرایندهای دادوستد بین فرد و دیگر افراد مبتنی بر دانش شخصی است که وابسته به عادات، سرگذشت‌ها و تجربیات و نیز دانش نهادی است که تجربیات نهاد، خودانگاشت‌پردازی و نظایر آن را پوشش می‌دهد.

چارچوب‌های برنامه‌ریزان به شیوه‌های مختلفی شکل یافته‌اند. ممکن است این چارچوب‌ها در دانشگاه، مکانی که برنامه‌ریزان به‌طور عمدانه تصمیم به پذیرش ارزش‌ها یا کدهای مشخصی در ارتباط با انتظام برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای یا انتظام‌های مرتبط می‌گیرند، شکل گرفته باشند. این چارچوب‌ها همچنین می‌توانند در نهادها یا سازمان‌هایی که برنامه‌ریزان در آن مشغول به کار بوده و هنجارها، ارزش‌ها و نظام معنایی مشخصی حاکم است تشکیل شده باشند (Othengrafen, 2014: 7-8).

به سخن دیگر، فرایندهای تجربی و شناختی برنامه‌ریزان از طریق چارچوب‌های فردی شکل گرفته‌اند و در تدوین و فرمول‌بندی کردن راهبردها برای میسر ساختن تاکتیک‌های مشخص از اهمیت به‌سزایی برخوردارند. برنامه‌ریزان دارای تفکرات شخصی، دانش و حقایقی پیش از ورود به فرایند ترجمه و واجد تفکر و یادگیری صریح و ضمنی می‌باشند. تفکر ضمنی از باورها و ارزش‌های برآمده از زندگی و آموزش نشأت می‌گیرد. تفکر صریح از واکنش به اثراتی نشأت می‌گیرد که فرد به دنبال درک ضمنی می‌باشد. تفکیک یا جداسازی تفکرات صریح از شناخت

51. Codes of Ethics

52. Codes of Conduct

ضمنی در طول ترجمه از نظریه به کاربست، خود فرایند نظریه‌پردازی است (Tewdwr-Jones, 2002: 89).

فرجام

برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای به واسطه چندگانگی کاربست‌های (موضعی) سیاسی و اجتماعی و چارچوب شناختی برنامه‌ریزان و کاربست‌های نهادهای برنامه‌ریزی مشخص می‌شوند. از این‌رو، هدف این مقاله ردیابی انگاشت‌پردازی‌های مرتبط با چارچوب‌های شناختی و فرهنگی از تصمیم‌سازی فضایی است که به منظور تحلیل رفتار برنامه‌ریزان می‌توان از آن بهره گرفت. با ملاحظه و در نظر گرفتن محیط نهادی، بسترهای فرهنگی و کدهای فرهنگی اجتماعی که برنامه‌ریزان در آن حک شده و تعاملات بین برنامه‌ریزان، نهادهای برنامه‌ریزی و دیگر عاملان مرتبط رخ می‌دهد، هدف شناسایی و تبیین سازوکارهای زیرکاری است که بر داوری عملی برنامه‌ریزان تأثیر می‌گذارد.

از این‌رو، انگاشت فرهنگ برنامه‌ریزی به مثابه دی‌ان‌ای فرهنگی برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی معرفی شده است. هرچند این تعبیر بدین معنا نیست که فرهنگ برنامه‌ریزی یک نظام معنایی از پیش تعیین شده است، بلکه بیشتر می‌توان آن را به مثابه نظامی باز درک کرد که چارچوب‌های فردی و جمعی از عاملان و حوزه‌های مختلف گرد هم آمده و با یکدیگر تعامل می‌کنند (ارزش‌های برنامه‌ریزان، هنجارهای نهادهای برنامه‌ریزی و ارزش‌های اجتماعی و نظایر آن). فرهنگ برنامه‌ریزی ساختارها یا نهادهایی را که به لحاظ فرهنگی حک شده‌اند را با الگوهای رفتاری عاملان درگیر در این ساختارها ترکیب می‌کند. متعاقب این درک از فرهنگ برنامه‌ریزی، برنامه‌ریزان و نهادهای برنامه‌ریزی از یک سو متأثر از شرایط ساختاری یا فرهنگی و از سوی دیگر به طور مداوم در حال تولید و تغییر چارچوب‌های شناختی، گفتمان‌ها و کاربست‌ها، به واسطه اقدامات و رفتارهای خود می‌باشند.

با معرفی ابعاد و معیارهای تحلیلی مختلف و ارزش‌هایی که فرهنگ برنامه‌ریزی ممکن است بر آن مبنا باشد، این مقاله به ارائه و انعکاس چگونگی تأثیر چارچوب شناختی بر رفتار برنامه‌ریزان پرداخت. این چارچوب شامل چارچوب‌های شناختی فردی و نظام باور برنامه‌ریزان (کارکرد دستوری فرهنگ) و نیز الگوواره‌های نهادی و هنجارها و تعاملات بین عاملان در فرایند تصمیم‌سازی (چارچوب‌های مشترک جمعی منتج از گفتمان‌های میان‌ذهنی) و نیز باورها، ارزش‌ها و ادراکات زیر کار اجتماعی می‌باشد. تأکید بر ساختار سلسله‌مراتبی چارچوب‌ها، از چارچوب‌های فردی تا سطوح بالاتر آن از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. فرایندهای تجربی و شناختی در برنامه‌ریزان از طریق چارچوب‌های فردی شکل گرفته‌اند و در تدوین و

صورت‌بندی راهبردها از اهمیت به‌سزایی برخوردارند. برنامه‌ریزان دارای تفکرات شخصی، دانش و حقایقی پیش از ورود به فرایند ترجمه و واجد تفکر و یادگیری صریح و ضمنی می‌باشند. تفکر ضمنی از باورها و ارزش‌های برآمده از زندگی و آموزش نشأت می‌گیرد. تفکر صریح از واکنش به اثراتی نشأت می‌گیرد که فرد به دنبال درک ضمنی آنها است.

با در نظر گرفتن برنامه‌ریزی در حیات پسامدرنی و تأکید بر تنوعات فرهنگی و فارغ از روایت‌های کلان غافل از بسترهای محلی، فرهنگ برنامه‌ریزی از مفهوم ایستای «ذات‌گرایی فرهنگی» مشتق نمی‌شود، بلکه در نوسانی دائم مبتنی بر گفتمان‌های مسلط با تغییرات سیاسی و اجتماعی-اقتصادی بوده و بر کاربست‌های برنامه‌ریزی به انحای گوناگون تأثیرگذار است. قواعد صریح (بسترهای قانونی و نهادی) و رفتار نهادی برنامه‌ریزان و دیگر عاملان درگیر در فرایند برنامه‌ریزی، متغیرهای تعیین‌کننده در درک فرهنگ برنامه‌ریزی می‌باشند. افزون‌بر آن، انتخاب مقیاس (محلی، شهری، منطقه‌ای و ملی) نقش مهمی در درک تنوع‌های فرهنگی برنامه‌ریزی ایفا می‌کند که دلیل آن وابستگی ارزش‌ها و هنجارها به سطح و کشوری است که به آن اشاره دارند.

پی‌نوشت‌ها:

- (۱) نظریه‌های برنامه‌ریزی پسامدرن که اغلب به‌مثابه «مبنایی برای بسط الگوی نظام‌مند نظری برای پژوهش‌های قیاسی در مورد برنامه‌ریزی در نظر گرفته شده که فرهنگ‌های برنامه‌ریزی را یکپارچه کرده و تفاوت‌ها را شناسایی می‌کنند (Soja, 1996: 87; Sandercock, 1998; Allmendinger, 2002). افزون‌بر آن، تأکید بر ارزش تنوع فرهنگی و نیز اهمیت فضا این موضوع را تبیین می‌کند که هر محدوده یا منطقه فرهنگ، محیط خاص نهادی^۱ و نیز سنت‌ها، ارزش‌ها و نگرش‌های خود را داشته و با دیگر مکان‌ها متفاوت هستند (Dear, 2000: 2).
- (۲) برای نمونه نگاه کنید به: (کیوی و کامپنهود، ۱۳۸۶).
- (۳) در بستر علم اجتماعی، فرهنگ به وجوه برجسته «شیوه زندگی» یک جامعه، اجتماع، ملت یا گروه اجتماعی اطلاق می‌شود که تعریفی انسان‌شناختی تلقی می‌شود. به‌بیان‌دیگر، این واژه را می‌توان برای توصیف «ارزش‌های مشترک» یک گروه یا جامعه به کار برد که شبیه تعریف انسان‌شناختی ولی با تأکیدی جامعه‌شناختی‌تر است (هال، ۱۳۹۳: ۱۶).
- (۴) انگاشت «عادت‌واره» (Habitus) مطرح‌شده توسط جامعه‌شناس فرانسوی پیر بوردیو^۱ است. عادت‌واره نظامی از گرایش‌های دیرپا و قابل انتقال، «ساختارهای ساخت‌یافته‌ای که زمینه را برای عملکرد به‌مثابه ساختارهای ساخت‌دهنده^۱ فراهم می‌کند (Bourdieu, 1992: 72 cited in Othengrafen, 2012: 71).
- (۵) بنا به نظر هابرماس (۱۹۹۰) جهان زیست (Life-world) محصول سنت‌های تاریخی محیط پیرامون مردم و فرایندهای جامع‌پذیری‌شان و همچنین نگرش‌های آنان به‌عنوان سوزده‌های کنش‌گر است. جهان زیست سه جزء ساختاری دارد: فرهنگ، جامعه و شخصیت.

منابع فارسی

- برگر، پیتر و توماس لوکمان (۱۳۹۴)، *ساخت اجتماعی واقعیت: رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت*، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۰)، *نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی*، ترجمه مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- بیانچینی، فرانکو (۱۳۸۰)، «برنامه‌ریزی فرهنگی و برنامه‌ریزی شهری»، ترجمه سیدمحمود نجاتی حسینی، *مدیریت شهری*، شماره ۶۸.
- بیرکس، ملانی و جین میلز (۱۳۹۳) *تحقیق مبنایی: راهنمای عملی*، ترجمه سیدمهدی اعرابی و عبداللّه بانسی، تهران: پژوهش‌های فرهنگی.

منابع لاتین

- Alasuutari, P. (1995), *Researching culture: Qualitative method and cultural studies*, Sage.
- Booth, P. (1993), "The cultural dimension in comparative research: making sense of development control in France", *European Planning Studies*, Vol.1, No.2: 217-229.
- Burgess, J. (2000), *Situating knowledges, sharing values and reaching collective decisions: the cultural turn in environmental decision-making*, in Cook, I. Crouch, D. Naylor, S. and Ryan, J. (Eds.), *Cultural turns/Geographical turns: Perspective on cultural geography*, Harlow, Longmans: 273-287.
- Commission of the European Communities (1997), *The EU compendium of spatial planning systems and policies, Regional development studies*, Luxembourg: Office for Official Publications of the European Communities.
- Dear, M. (2000), *The Postmodern Urban Condition*, Oxford: Blackwell.
- Ernste, H. (2012), "Framing Cultures of Spatial Planning", *Planning Practice and Research*, Vol.27, No.1: 87-101
- Faludi, A. (2005), The Netherlands: A culture with a soft spot for planning, *Comparative planning cultures*, 285-307.
- Faludi, A. (2005), *The Netherlands: A Culture with a Soft Spot for Planning. In B. Sanyal, Comparative Planning culture* (pp. 285-308), London: Routledge.
- Friedmann, J. (2005), "Globalization and the emerging culture of planning", *Progress in Planning*, Vol.64, No.3: 183-234.
- Greed, C. (2004), *Introducing planning*, Bloomsbury Publishing.

- Healey, P. (1992), "A planner's day: Knowledge and action in communicative practice", *Journal of the American planning association*, Vol.58, No.1: 9-20.
- Innes, J. & Gruber, J. (2001), *Planning Styles in Conflict at the San Francisco Bay Area's Metropolitan Transportation Commission*, Berkeley: University of California.
- Jones, B. (1993), "Current directions in cultural planning", *Landscape and urban planning*, Vol.26, No.1-4: 89-97.
- Keller, D. Koch, M. & Selle, K. (1996), "Either/or' and 'and': first impressions of a journey into the planning cultures of four countries", *Planning Perspectives*, Vol.11, Issue.1.
- Knieling, J. & Othengrafen, F. (2015), "Planning Culture—A Concept to Explain the Evolution of Planning Policies and Processes in Europe?", *European Planning Studies*, Vol.23, No.11: 2133-2147.
- Knieling, J. & Othengrafen, F. (Eds.) (2009), *Planning cultures in Europe: Decoding cultural phenomena in urban and regional planning*, Ashgate Publishing, Ltd.
- Krugman, P. R. (1997), *Development, geography, and economic theory (Vol.6)*, MIT press.
- Laws, D. & Rein, M. (2003), *Deliberative Policy Analysis, Understanding Governance in the Network Society*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Nadin, V. & Stead, D. (2008), "European spatial planning systems, social models and learning", *disP-The Planning Review*, Vol.44, No.172: 35-47.
- Newman, P. & Thornley, A. (1996), *Urban planning in Europe: International competition, national systems, and planning projects*, Psychology Press.
- Othengrafen, F. & Reimer, M. (2013), "The embeddedness of planning in cultural contexts: theoretical foundations for the analysis of dynamic planning cultures", *Environment and Planning A*, Vol.45, No.6: 1269-1284.
- Othengrafen, F. (2010), "Spatial planning as expression of culturised planning practices: The examples of Helsinki, Finland and Athens", Greece: *Town Planning Review*, Vol.81, No.1: 83-110.
- Othengrafen, F. (2014), "The concept of planning culture: Analysing how planners construct practical judgements in a culturised context", *International Journal of E-Planning Research (IJEPR)*, Vol.3, No.2: 1-17.
- Othengrafen, F. (2016), *Uncovering the unconscious dimensions of planning: using culture as a tool to analyse spatial planning practices*, Routledge.

- Portugali, J. & Alfasi, N. (2008), "An Approach to Planning Discourse Analysis", *Urban Studies*, Vol.42, No.2: 251-272.
- Rizzello, S. (2003), *Cognitive Developments in Economics*, London: Routledge.
- Salen, K. & Zimmerman, E. (2003), *Rules of Play: Game Design Fundamentals*, MIT Press
- Sanyal, B. (2005), *Comparative Planning culture*, New York: Routledge.
- Sanyal, B. & Bishwapriya (Ed) (2005), *Comparative planning cultures*, Routledge.
- Savolainen, R. (2015), "Cognitive barriers to information seeking: A conceptual analysis", *Journal of Information Science*, Vol.41, No.5: 613-623.
- Schön, D. A. & Rein, M. (1994), *Frame reflection. Towards the resolution of intractable policy controversies*, New York, NY: Basic Books
- Surel, Y. (2000), "The role of cognitive and normative frames in policy-making", *Journal of European public policy*, Vol.7, No.4: 495-512.
- Tewdwr-Jones, M. (2002), Personal dynamics, distinctive frames and communicative planning, *Planning futures: New directions for planning theory*, Routledge: London.
- Watson, V. (2002), "Do we learn from planning practice? The contribution of the practice movement to planning theory", *Journal of Planning Education and Research*, Vol.22, No.2: 178-187.
- Young, G. (2016), *Reshaping planning with culture*, Routledge.

Archive of SID